

## حکومت پروردگار و مراتب سه‌گانه آن در زمین در اندیشه فارابی

علی احسانی  
عضو حلقه علمی حکمت

**چکیده:** این نوشتار در پی بیان حاکمیت پروردگار متعال و مراتب سه‌گانه جانشینی حکومت بر مردم در اندیشه فارابی (۲۵۷-۳۳۹ ق) است. سیاست در اصطلاح به معنای تدبیر، اداره و سرپرستی امور جامعه انسانی است و سیاست‌کشورداری، بخشی از حکمت عملی است. فارابی در جهان اسلام، نخستین فیلسوفی است که مراتب سه‌گانه برای حکومت اسلامی تبیین و تثبیت می‌کند، و در فلسفه برای نخستین بار، حکومت فقهای حکیم را در غیبت پیامبر ﷺ و امام علی (ع) مطرح کرده و از آن با استدلال عقلی دفاع می‌کند.

**کلید واژگان:** سیاست، جامعه، آرمان‌شهر، پادشاه، فارابی، حکومت، خلافت.

### زندگی و شخصیت فارابی:

محمد بن طرخان بن ازُلع، معروف به فارابی، از بزرگترین فیلسوفان جهان اسلام و ملقب به "معلم ثانی" است. او در حدود سالهای ۲۵۷ تا ۲۵۹ ق. در روستایی به نام "وسیج" - که حدود ۹ کیلومتری جنوب شرقی فاراب ترکستان است - به دنیا آمد. گرچه اطلاعات دقیقی از زندگی‌نامه و شرح حال فارابی در دست نیست، ولی براساس گزارش مختصری که در کتب تاریخی آمده، گویا پدر او سرلشکر یا لشکری بوده است. فارابی از آغاز جوانی، ذوق دانش‌ورزی و تحقیق داشته و در پی علم و استاد، به هر دارالعلمی رفته است. بر پایه گفته‌های مختلف، در ۲۰ یا ۴۰ سالگی به همراه پدر و یا به تنهایی به بغداد رفت، و علم منطق را از متی بن یونس و یوحنا بن حیلان - که

از اساتید مدرسه اسکندریه بودند - فراگرفت. او در موضوعات گوناگون دانشهای زمان خود، از جمله: صرف، نحو، تفسیر، بلاغت، کلام، منطق، حساب، هندسه، موسیقی، هیئت، ریاضی، فیزیک و فلسفه، دانش اندوخت و مهارت یافت؛ و با استفاده از آرای فیلسوفان یونان، مانند افلاطون، ارسطو، رواقیان و افلوپین، در منطق، طبیعیات، اخلاق، سیاست، ماوراء الطبیعة و علوم الهی، و نقد، تصحیح، ترکیب و تطبیق آن علوم با علوم و معارف اسلامی، طرحی نو در نظام فلسفی درانداخت.<sup>۱</sup>

فارابی به عنوان یک فیلسوف محقق با نقد و تحلیل آرای یونانیان و تلفیق نوآوریهای خویش که برگرفته از تعالیم دین مقدس اسلام بود، فلسفه را در یک سیستم و قالب تألیفی خاص قرار داد<sup>۲</sup>، و برای اولین بار در جهان اسلام، محدوده هر شاخه از علوم را تعریف و طبقه‌بندی کرد؛ از این رو به معلم ثانی لقب یافت.<sup>۳</sup>

فارابی مردی زاهد بود و همواره در کسوت درویشان می‌زیست. بیشتر عمرش را به تحقیق و تألیف و تدریس گذراند. پس از ۲۰ سال زندگی در بغداد در اثر آشفتگیهای سیاسی، بغداد را به قصد مصر و سوریه ترک کرد. وی پس از چند سال زندگی در آنجا سرانجام در سن ۷۲ سالگی در سال ۳۳۹ ق از دار فانی به جهان باقی شتافت و در دمشق به خاک سپرده شد.<sup>۴</sup>

فارابی در زمینه‌های گوناگون علوم عقلی و اسلامی، اثرات مهمی به یادگار گذاشته است، اما بیش از همه، آثار سیاسی او مهم است. گرچه او در زی‌درویشی و کناره‌گیری از اصحاب قدرت غاصب زیست، ولی با بازگرداندن مردم به مبادی و اصول سیاست اسلامی، به «رفع» قدرت غاصب پرداخت.<sup>۵</sup>

### نخستین کتاب در دانش سیاست

نخستین کتابی که در دانش سیاست نوشته شد، کتاب «جمهور» افلاطون است. او در کتاب جمهور برای جامعه انسانی سیاست مدینه فاضله را طرح و پیشنهاد می‌کند، تا انسانها بدان وسیله به تکامل و سعادت جاویدان برسند؛ اگرچه این سیاست

۱. رضا داوری اردکانی، فارابی، ص ۴۵.

۲. فرناز ناظرزاده کرمانی، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، ص ۳۸، نقل از: رضا داوری، «فارابی؛ مؤسس فلسفه اسلامی».

۳. فرناز ناظرزاده کرمانی، همان، ص ۴.

۴. رضا داوری اردکانی، همان، ص ۲۳.

۵. فرناز ناظرزاده کرمانی، همان، ص ۱۰۶.

به آسانی قابل پیاده شدن نیست.

ارسطو نیز همانند استاد خود، کتابی به نام «سیاست» نوشت، که در این کتاب به جای قوانین آرمان شهر، به واقعیات فرمانرواییهای آن روزگار بیشتر توجه کرد، و با کندوکاو و پویایی، قوانین حکومت‌های زمان خود را مورد بررسی و نقد قرار داد. از این رو، می‌توان گفت: ارسطو بنیان‌گذار مطالعه تطبیقی دستگاه‌های فرمانروایی و قوانین کشورداری با واقعیات است.<sup>۱</sup> فارابی نیز مانند وی، نظر به حکومت‌هایی دارد که بالفعل در آن زمان موجود بوده یا به آسانی قابل پیاده شدن است؛ چراکه در مدینه فاضله‌ای که فارابی به مسلمانان ارائه می‌کند، گروه‌های مخالف‌کار نیز زندگی می‌کنند، و با این همه، اکثریت قریب به اتفاق اهل شهر و یا شهرها حاکمیت خداوند را خواستارند که در حکومت پیامبر و در نبود او، با حکومت امام معصوم علیه السلام و در غیبت امام، با حکومت فقیه حکیم، به ظهور می‌رسد.

سیاست کشورداری، بخشی از فلسفه و حکمت عملی است. زیرا بنا بر یک تعریف، «حکمت عبارت است از دانستن چیزها، چنان که هست و انجام دادن کارها، چنان که باید، به قدر توان بشری، تا نفس به کمالی که متوجه آن است برسد»<sup>۲</sup>. حکمت یا نظری است که عبارت از: منطق، طبیعیات، ریاضیات (هندسه و حساب) و الهیات است و یا عملی که در بردارنده علم اخلاق، تدبیر منزل و سیاست کشورداری است.

## فصل اول

### تبیین واژگان کلیدی

**الف) سیاست:** این واژه برگرفته از ماده «ساس» (اجوف واوی) است. تازیان می‌گویند: «الوالی ساس القوم؛ ای دَبَّرَهم و تَوَلَّى امرهم و نهاهم»؛ «فرمانروا کار جماعت را به عهده گرفت و سروسامان داد، و آنان را به کارهای درست فرمان داد و از کارهای نادرست بازداشت».

گرچه این واژه به معانی گونه‌گون و متعدد به کار رفته است، اما نخستین معنایی که از آن به ذهن می‌رسد، علم سیاست و دانش کشورداری است، و منظور فارابی از کاربرد این واژه نیز همین است.

**ب) ضرورت:** به سه معنا به کار می‌رود:

۱. ابونصر فارابی، السیاسة المدنیة، ص ۱۴۶.

۲. ابونصر فارابی، همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

۱. بدیهی: یعنی علمی که خود به خود روشن است و در مقابل علم کسبی است. این کلمه به این معنا صفت علم و دانش است.

۲. واجب: در مقابل امکان است.

۳. ناگزیر: یعنی آنچه وجودش لازم است، که در این نوشتار به عنوان صفتی برای نیازهای زندگی است.

بنابراین، ضرورت یعنی چیزهایی که لازم است برای زندگی باشد و فارابی در کتاب سیاست این واژه را به معنای سوم به کار برده است.

ج) جماعت: در لغت تنها به معنای گروهی از مردم است؛ و در اصطلاح به معنای گردهم آمدن گروهی از مردم است به گونه‌ای که میان آنها در پندارها، گفتارها و کردارها هماهنگی باشد. اجتماع نیز به معنای گردهم آمدن گروهی از انسانها - جانداران خردمند - در یک جایگاه، برای همکاری و همیاری یکدیگر است، در جهت رسیدن به برتریهایی که شایسته آن خواهند بود.

د) مدینه: در لغت به معنای شهر است، چنانچه تمدن به معنای شهرنشینی است. و در اصطلاح، به مجموعه کردارهای یک جامعه که برای رفع نیازهای فردی و اجتماع، همکاری و همیاری می‌کنند، اطلاق می‌شود. فارابی این لفظ را به معنای «دولت» و کشور نیز به کار برده است.

ه) اُمّت: از «اَمَّ» - به معنای قصد کردن - گرفته شده، و به معنای گوناگون به کار رفته است، از جمله: گروههای انسانی، شخصی که جامع همه کمالات انسانی است، آیین و راه و روش، مدت زمانی، و... . در مجمع البحرین می‌گوید: «وَالْأُمَّةُ كُلُّ جَمَاعَةٍ يُجْمَعُهُمْ أَمْرٌ مِنْ دِينٍ وَاحِدٍ، أَوْ دَعْوَةٍ وَاحِدَةٍ، أَوْ طَرِيقَةٍ وَاحِدَةٍ، أَوْ زَمَانٍ وَاحِدٍ، أَوْ مَكَانٍ وَاحِدٍ»؛ «امت، گروههایی است که آنان را یک چیز مشترک مانند یک کیش و دین، یا یک فراخوانی، یا یک راه و روش، یا یک زمان و یا یک مکان و جایگاه به گرد هم آورده است». پس امت به معنای گردهم آییهای انسانی است که مشترکاتی با هم داشته باشند. فارابی نیز به همین معنا آن را برای یک کشور به کار برده، یعنی برابر با واژه ملت به معنای امروزی است.

ز) محلّه: در لغت جای فرود آمدن و جای‌گزیدن، و در اصطلاح به مفهوم دسته و بخش است.

ح) سگّه: به چند معنا به کار رفته است از جمله: فلزی که با آن درهم و دینار را زنند، راه هموار، بازار و راسته و کوی و برزن. فارابی این واژه را به معنای کوچه

و کوی اطلاق کرده است.<sup>۱</sup>

چنان‌که بیان شد، سیاست در اصطلاح، حسن تدبیر و حکومت کردن است. فارابی سیاست را «خدمت و هدایت»، و سیاستمداری را چون «طبابت»، و هدف سیاست را «به سعادت رساندن اهل مدینه» می‌داند.<sup>۲</sup>

### ضرورت تشکیل جامعه یا مدینه:

خداوند تبارک و تعالی از بین حیوانات، انسان را دارای دو امتیاز خاص آفریده است که عبارتست از عقل و سرشت ویژه‌ای که به آن "فطرت" اطلاق می‌شود. فطرت با طبیعت - که در همه موجودات جامد یا نامی و بدون روح حیوانی یافت می‌شود - و نیز با غریزه - که در حیوانات و در انسان در بُعد حیوانی او موجود است - متفاوت است. انسان اگر از غریزه‌اش پیروی کند، همان حیوان، و بلکه پست‌ترین حیوان است، و اگر از بُعد فطری و عقلش پیروی کند، برترین موجود عالم امکان خواهد بود. بنابراین، فطرت به معنی سرشت ویژه انسان است و امور فطری یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان، اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسانها است. خاصیت امور فطری آنست که مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست، در عموم افراد، وجود دارد و همه انسانها از آن برخوردارند و تبدیل یا تحویل‌پذیر نیست؛ گرچه شدت و ضعف می‌پذیرد.<sup>۳</sup> فطرت و عقل انسانی جز در سایه ارتباط انسان با خدا و دیگر هم‌نوعانی که همیاری و همکاری با هم داشته باشند، رشد و شکوفایی پیدا نمی‌کنند.

به عبارت روشنتر استعدادهایی که پروردگار متعال در وجود آدمی قرار داده است، جز در پرتو دانستن و انجام بایسته‌ها تحقق نمی‌یابد، چراکه از یک سو اجتماع بشری، عرصه مکارم اخلاق، عدالت و قوانین است، و از سوی دیگر نیازهای ضروری انسان در راه رسیدن به رستگاری، جز با همکاری و همیاری همدیگر قابل تحقق نیست. از این‌رو، می‌توان گفت: گردهم آمدن افراد بشر و تشکیل جامعه، ضروری است.

سخن فارابی در این زمینه چنین است: «و انسان از گونه جاندارانی است که به نیازها و شایستگیهای شایسته خود، جز با گردهم آمدن گروههای بسیار در یک جایگاه

۱. ابونصر فارابی، همان، ص ۱۴۷.

۲. فرناز ناظرزاده کرمانی، همان، ص ۸۴.

۳. عبدالله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۳۴.

نخواهد رسید»<sup>۱</sup>.

### اقسام اجتماعات بشری

فارابی اجتماعات بشری را شش گونه می‌داند که سه‌گونه آن برای بروز و شکوفایی استعدادهای انسانی کامل و سه‌گونه دیگر ناقص است. وی چنین می‌گوید: گردهم‌آیی گروههای انسانی، برخی بزرگ مانند گردهم‌آیی - کشورهای - بسیار، برخی میانه - گردهم‌آیی یک کشور و برخی کوچک - گردهم‌آیی مردم یک شهر - است. این سه دسته، انجمنهایی رسا و کامل است. بنابراین، گردهم آمدن در یک شهر، نخستین انجمنی است که می‌تواند مراتب کمالات و بروز و شکوفایی استعداد هر انسان را فراهم سازد<sup>۲</sup>.

و اما گردهم آمدن در روستاها، بخشها، کوجها و خانه‌ها، انجمنهایی نارسا و ناقص است، و گردهم آمدن خانه‌ای در این میان، بیش از اندازه نارسا است<sup>۳</sup>. و آن (اجتماع المنزل) پاره‌ای از انجمن در کوی است، و انجمن در کوی، پاره‌ای از انجمن در بخش و رسته است، و این انجمن، پاره‌ای از انجمن شهری است. انجمنهایی که در بخشها و رسته‌ها پدید می‌آید و نیز انجمنهای روستایی، هر دو برای انجمن شهری است. جز این که تفاوت آن دو در این است که بخشها پاره‌های شهر، ولی روستاها خدمت‌گذار شهر هستند. و انجمن شهری، پاره‌ای از انجمن یک امت (کشور) است، همچنان که امت، به شهرها تجزیه می‌شود<sup>۴</sup>.

### هدف از خلقت انسان

فارابی هدف از آفرینش را رسیدن به رستگاری و نیک‌بختی می‌داند. در نگاه او،

۱. «و لَأَتَّالُ الْأَفْضَلُ مِنْ أحوَالِهَا الْإِجْتِمَاعِ جَمَاعَاتٍ».

۲. «و الْجَمَاعَاتُ الْإِنْسَانِيَّةُ مِنْهَا عَظَمَى وَمِنْهَا وَسَطَى وَمِنْهَا صَغُرَى، وَالْجَمَاعَةُ الْعَظَمَى هِيَ جَمَاعَةُ لُثَمٍ كَثِيرَةٍ تَجْتَمِعُ وَتَتَعَاوَنُ، وَالْوَسَطَى هِيَ الْأُمَّةُ، وَالصَّغُرَى هِيَ الَّتِي تُخَوِّزُهَا الْمَدِينَةُ، وَهَذِهِ الثَّلَاثَةُ هِيَ الْجَمَاعَاتُ الْكَامِلَةُ، فَالْمَدِينَةُ هِيَ أَوَّلُ مَرَاتِبِ الْكَمَالَاتِ».

۳. «وَأَمَّا الْاجْتِمَاعَاتُ فِي الْقَرْيِ وَالْمِحَالِّ وَالسُّكَّكِ وَالْبِيوتِ فَهِيَ الْاجْتِمَاعَاتُ النَّاْقِصَةُ، وَهَذِهِ مِنْهَا مَا هُوَ أَنْقَاصٌ جَدًّا وَهُوَ الْاجْتِمَاعُ الْمَنْزَلِيُّ».

۴. «و هُوَ جُزْءٌ لِلْاجْتِمَاعِ فِي السُّكَّةِ، وَالْاجْتِمَاعُ فِي السُّكَّةِ هُوَ جُزْءٌ لِلْاجْتِمَاعِ فِي الْمَحَلَّةِ، وَهَذَا الْاجْتِمَاعُ هُوَ جُزْءٌ لِلْاجْتِمَاعِ الْمَدَنِيِّ، وَالْاجْتِمَاعَاتُ فِي الْمِحَالِّ وَالْاجْتِمَاعَاتُ فِي الْقَرْيِ كِلْتَاهُمَا لِأَجْلِ الْمَدِينَةِ، غَيْرَ أَنَّ الْفَرْقَ بَيْنَهُمَا أَنَّ الْمِحَالَّ أَجْزَاءٌ لِلْمَدِينَةِ، وَالْقَرْيُ خَادِمَةٌ لِلْمَدِينَةِ، وَالْمَدِينَةُ هِيَ جُزْءٌ لِلْأُمَّةِ وَالْأُمَّةُ تَنْقَسِمُ مُدُنًا» ابونصر فارابی، السياسة المدنية، ص ۱۴۵.

افراد انسان از نظر استعداد دارای درجات و مراتب بسیارند که از مرتبه‌ای ضعیف شروع و تا مرتبه‌ای بسیار نیرومند امتداد می‌یابد. تکامل هر فرد، بسته به استعداد اوست، و سعادت و نیک‌بختی، آخرین مرحله کمال آدمی و شکوفایی فطرت اوست. او سعادت را دو گونه می‌داند: سعادت حقیقی و سعادت پنداری.

سعادت حقیقی آن است که آدمی از آموزش‌های کسی که به عقل مستفاد رسیده، متصل به عقل فعال شده و توسط عقل فعال که از جانب پروردگار به او وحی می‌شود، اطاعت کند. چنین کسی بی‌شک به سعادت حقیقی خواهد رسید. به این گروه از انسانها که از نبی هم در اعتقاد و باورها و هم در عمل پیروی می‌کنند، اشخاص فاضل گفته می‌شود. و به جایگاه آنها برین شهر یا آرمان شهر اطلاق می‌شود. کسانی که از نبی پیروی نکنند، به سعادت پنداری می‌رسند. سخن فارابی چنین است: «سعادت همان خوبی مطلق و نیکویی رها از قید است، و هر آنچه ابزار رسیدن به سعادت و نیک‌بختی باشد، همان نیز نیکویی است. چراکه برای رسیدن به سعادت مفید است. و هر آنچه آدمی را از رسیدن به سعادت بازدارد، همان به گونه مطلق، پلیدی است»<sup>۱</sup>.

در ادامه می‌فرماید: «از آنجا که هدف از آفرینش انسان، دستیابی به دورترین کمال و بالاترین نیک‌بختی است، برای رسیدن به آن ناگزیر نیازمند شناخت معنای سعادت واقعی و قرار دادن آن است. پس از آن به دانستن چیزهایی که شایسته انجام است، نیاز دارد تا با دانستن آن، همان را به کاربندد، و در پی آن به سعادت پایدار و نیک‌بختی استوار دست یابد. به همان دلیلی که در مراتب سرشتهای افراد آدمی - استعدادهای افراد انسان - گفته شد، استعداد هر انسانی نمی‌تواند سعادت و آنچه را که باید انجام دهد، خودبه‌خود دریابد؛ بلکه در شناخت سعادت و دریافت کارها و کنشهایی که انجام آنها انسان را به آخرین مرتبه کمال انسانی می‌رسانند، همواره به آموزگار و راهنما نیاز دارد. بعضی از مردم به راهنمایی اندک و برخی به راهنماییهای بسیار نیاز دارند»<sup>۲</sup>.

۱. «والسعادة هي الخير على الإطلاق، و كل ما ينفع في أن تبلغ به السعادة و تنال به فهو أيضاً خير لا لأجل ذاته لكن لأجل نفعه في السعادة، و كل ما علق عن السعادة بوجه ما فهو شر على الإطلاق».

۲. «و إذا كان المقصود بوجود الإنسان أن يبلغ السعادة القصوى فإنه يحتاج في بلوغها إلى أن يعلمها حتى ينال بها السعادة و يجعلها غاية و نصب عينيه. ثم يحتاج بعد ذلك إلى أن يعلم الأشياء التي ينبغي أن يعلمها حتى ينال بها السعادة ثم أن يعمل تلك الأعمال. و لأجل ما قيل في اختلاف الفطر في أشخاص الإنسان فليس في فطرة كل إنسان أن يعلم من تلقاء نفسه السعادة و الأشياء التي ينبغي أن يعلمها، بل يحتاج في

## ضرورت وجود حاکم و رئیس در اجتماع بشری

از آن جایی که انسان "مدنی بالطبع" یا "اجتماعی بالطبع" است، تاریخ بشر نشان می‌دهد که انسانها همواره در کنار هم زندگی کرده و خواهند کرد؛ و مناسبات و ارتباط آنها نیاز به قوانین ثابت و مدون دارد تا هر فرد براساس آن قوانین، با هم‌نوعان خود ارتباط و تعامل برقرار کند. و نمی‌توان از هیچ گروه و اجتماعی یاد کرد که رئیس و پیشوایی نداشته و اکثر مردم آن اجتماع از آن رئیس پیشوا اطاعت نکنند. زیرا هر جامعه به قوانین احتیاج دارد و اجرای قوانین، نیاز به پیشوا و حاکم دارد. عموم مردم در جنبه‌های گوناگون زندگی از فرمانروایان خویش تأثیر می‌پذیرند، حال اگر حاکمان جامعه، قوانین الهی را اجرا کنند، بیشتر مردم دین‌دار و خداجو می‌شوند، و اگر تنها قوانین بشری را اجرا کنند، مردم بیشتر طبیعت‌گرا شده و از خدا دور می‌شوند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: «التَّاسُّ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهَ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»؛ «مردم به حاکمان خود بیشتر شباهت دارند تا به پدران خویش». بنابراین از یک سو، نوع حکومتها در اندیشه و باور، رفتار، گفتار و کردار مردم تأثیر دارد و از سوی دیگر، همین اندیشه، گفتار، رفتار و کردار آدمی در آخرت او تأثیر دارد. آخرت آن روی سکه این دنیا است. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ «پس هر کس هموزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند! و هر کس هموزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند!» پس ولی و سرپرست و حاکم مردم باید کسی باشد که علم مطلق بر صلاح زندگی دنیایی و اخروی مردم داشته باشد تا قوانینی که برای مردم وضع می‌کند، خیر دنیا و آخرت مردم را در برداشته باشد و در عرصه‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی، هدایت‌گر مسائل اعتقادی، اخلاقی، گفتاری، رفتاری، کرداری و سیاسی همه افراد و جامعه انسانی باشد، به گونه‌ای که هر کس از آن قوانین پیروی کند، به برترین کمال خود، خیر دنیا و آخرت و سعادت جاوید برسد. هیچ کس مگر پروردگار متعال چنین علمی ندارد، پس حاکم و قانون‌گذار، مطلق آفریدگار هستی است.

۱۹۳ جلد ۳

حکومت پروردگار و مراتب سه‌گانه آن  
در زمین در اندیشه فارابی

ذَلِكْ إِلَىٰ مَعْلَمٍ وَ مَرْتَبٍ، فَبَعْضُهُمْ يَحْتَاجُ إِلَىٰ إِرْشَادٍ يَسِيرٍ وَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ إِرْشَادٍ كَثِيرٍ». ابونصر فارابی، السياسة المدنية، ص ۱۹۸.

. علامه محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۲۹.



## فصل دوم

### حاکمیت خداوند و مراتب سه‌گانه جانشینی حکومت بر مردم

#### فرمانروای نخست

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

منظور از خلافت و نمایندگی خداوند در زمین، انسان کامل است. زیرا پیامبر اکرم ﷺ به دلیل آیه شریفه ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾؛ «ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم»<sup>۱</sup>. جانشین خدا در زمین بود.

فارابی در این رابطه مراتب سه‌گانه‌ای برای حکومت و سرپرستی مردم به عنوان فرمانروایان نخست، دوم و سوم طرح می‌کند. سخن فارابی چنین است: «پادشاه نخست و فرمانروای مطلق کسی است که هرگز نیاز به راهنمایی و فرمانروایی انسانی دیگر ندارد؛ بلکه او بر تمام دانش‌ها و شناختها دست یافته و بالفعل شده است، به گونه‌ای که در دانستن هیچ چیز دیگری نیاز به راهنمایی ندارد. او به نیروی فهمی رسیده که تمام کارها و کنشهایی که برای رسیدن به رستگاری لازم است را با تمام جزئیاتش به نیکویی می‌داند. و به نیروی ارشادی رسیده است که هر کس را به کارهایی که باید انجام دهد، نیکو ارشاد کند. او می‌تواند هر کس را به کاری وادارد که راه رستگاریش انجام همان کار است. و او نیرویی دارد که هر کنش و عملی که برای رسیدن به نیک‌بختی و سعادت لازم است ارزیابی، مرزبندی و معین کند و همان را استحکام بخشد»<sup>۲</sup>.

۱. بقره/۳۰.

۲. ص/۲۶.

۳. فضل بن حسن طبرسی، جوامع الجامع، ج ۱، ص ۶۱.

۴. «فالرئيس الأول على الإطلاق، هو الذي لا يحتاج في شيء أصلاً أن يرأسه إنسان، بل يكون قد حصلت له العلوم و

و تحقق این نیروها، به داشتن سرشته‌ها و استعدادهای بزرگ، وابسته است. و آن، هنگامی تحقق می‌یابد که نفس و روح به عقل فعال پیوندد، به راستی او زمانی بدین جایگاه خواهد رسید که عقل منفعل او از پیش شکوفا شده باشد، سپس عقلی که مستفاد نامیده می‌شود برای او حاصل می‌شود، آنگاه با رسیدن نفس انسان به عقل مستفاد، اتصال و پیوستگی به عقل فعال به دست می‌آید. چنان‌که در کتاب نفس، این مطلب ثابت شد. و چنین انسانی به راستی پیش قداما پادشاه و فرمانروا است. و او کسی است که شایسته است درباره او گفته شود به سوی او وحی می‌شود. زیرا زمانی به انسان وحی می‌شود که به این جایگاه رسیده باشد. و رسیدن به این جایگاه، هنگامی تحقق می‌یابد که بین انسان و عقل فعال، چیزی واسطه و میانجی نباشد.<sup>۱</sup>

زیرا عقل منفعل، به مثابه ماده و موضوع است که عقل مستفاد، صورت آن است، و عقل مستفاد برای عقل فعال مانند ماده و موضوع است. آنگاه در این هنگام است که از عقل فعال (جبرئیل) به عقل منفعل (نبی) نیرویی افزوده خواهد شد، که با آن (نیرو) انسان می‌تواند بر حقایق اشیا چنان‌که هست، آگاهی پیدا کند. و نیز از تمام کنشها و افعالی که بشر را به سوی سعادت و نیک‌بختی پیش می‌برد آگاه شود و همانها را مرزبندی و معین کرده و استحکام بخشد؛ و این بخشایش از عقل فعال به عقل منفعل بدین صورت است که میان آن دو، عقل مستفاد، میانجی شود، و این همان وحی است. و از آن رو که علوم و معارف از آفریدگار و علت العلل به عقل فعال افزوده می‌شود، می‌توان گفت: که وحی کننده به سوی انسان همان پروردگار متعال است که توسط عقل فعال (جبرئیل) علوم و معارف و حیانی را به بشر می‌رساند. (شاید فارابی از این مطلب که گاهی پروردگار متعال بدون واسطه جبرئیل بعضی از معارف و حیانی را به بعضی از انبیا وحی می‌کرد، غفلت کرده است و یا این‌که چون معارف و حیانی به عموم انبیا توسط جبرئیل نازل می‌شد، روش غالب را بیان کرده و نادر را نادیده گرفته است.) فرمانروایی و پیشوایی چنین انسانی، پیشوایی نخست است به گونه‌ای که فرمانروایی

المعارف بالفعل ولا تكون له به حاجة شيء إلى إنسان برشده. و تكون له قدرة على جوده إدراك شيء مما ينبغي أن يعمل من الجزئيات وقوة على جوده الإرشاد لكل من سواه إلى كل ما يعلمه وقدره على استعمال كل من سبيله أن يعمل شيئاً ما في ذلك العمل الذي هو معدّ نحوه وقدره على تقدير الاعمال و تحديدها و تسديدها نحو السعادة».

۱. «وإنما يكون ذلك في أهل الطبايع العظيمة الفائقة، إذا اتصلت نفسه بالعقل الفعال. وإنما يبلغ ذلك بأن يحصل له أولاً العقل المنفعل، ثم يحصل له بعد ذلك العقل الذي يسمى المستفاد، فيحصل المستفاد يكون الاتصال بالعقل الفعال على ما ذكر في كتاب النفس. و هو الإنسان هو الملك في الحقيقة عند القدماء، و هو الذي ينبغي أن يقال فيه يبق بينه وبين العقل الفعال واسطه»

انسانهای دیگر، برخاسته از فرمانروایی او و "پیشوایی پسین" گفته می‌شود، و این روش کار است.<sup>۱</sup>

چنان‌که از بیان فارابی آشکار است، حاکم و قانون‌گذار سرپرست حقیقی انسانها، پروردگار متعال است، و آن قوانین و معارف به صورت وحی، توسط جبرئیل به سوی بشر نازل می‌شود، و کسانی که استعدادهاى شگرف و سرشتهای سرآمد دارند، با تهذیب نفس و ریاضتهای پی‌گیر به مقام مجردات رسیده و با اتصال به جبرئیل به علوم و قوانین پروردگار بلند مرتبه دسترسی می‌یابند و آن علوم و قوانین به صورت معارف وحیانی برای بشر نازل می‌شود. سایر انسانها نیز توسط پیامبران از معارف وحیانی آگاه می‌شوند. و نیز خداوند همان پیامبران را جانشین خود در زمین قرار می‌دهد که ولی و سرپرست سایر بندگان باشند. حکومت ایشان تجلی‌گاه حاکمیت پروردگار متعال است، و آنان فرمانروایان نخستین به شمار می‌آیند.

#### فرمانروایان درجهٔ دوم، یا اوصیا و جانشینان پیامبر

فارابی در عصر غیبت صغری و در زمان خلفای ستمگر و غاصب عباسی می‌زیست. در آن زمان شیعیان نمی‌توانستند اظهار عقیده کنند، و تقیه در برخی موارد واجب بود. از این جهت فارابی نیز نمی‌توانست بر خلافت و ریاست امامان شیعه (علیهم‌السلام) تصریح کند. به ناچار ویژگیهایی برای فرمانروایان درجهٔ دوم بیان می‌کند که با احادیث شیعی در باب پیوستگی ساختاری حکومت پیامبر ﷺ و امامان یا اوصیا و جانشینان پیامبر تطبیق می‌کند. و فرمانروایی و پادشاهی ایشان را در ادامه و در راستای حکومت فرمانروایان نخست بیان می‌کند، که بر این اساس ایشان نیز همانند پیامبران، اتصال به عقل فعال داشته و از علوم مطلق برخوردارند. او می‌نویسد: «فکلهم کنفس واحدة»؛ «همهٔ آنها چون یک روح هستند». این مضمون در احادیث اهل بیت وارد شده است؛ از باب نمونه در زیارت جامعهٔ کبیره چنین آمده است: «وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ»؛ «و به راستی روحهای شما، نور شما و سرشت شما، یکی است». و نیز فارابی

۱. «فإنَّ العقل المنفعل يكون شبه المادة والموضوع للعقل المستفاد، والعقل المستفاد شبه المادة والموضوع للعقل الفعال فحينئذ يفيض من العقل الفعال على العقل المنفعل القوة التي بها يمكن أن يوقف على تحديد الأشياء و الأفعال و تسديدها نحو السعادة، فهذه الإفاضة الكائنة من العقل الفعال إلى العقل المنفعل بأن يتوسط بينهما العقل المستفاد هو الوحي. ولأنَّ العقل الفعال فائض عن وجود السبب الأول فقد يمكن لأجل ذلك أن يقال أنَّ السبب الأول هو الموحى إلى هذه الإنسان بتوسط العقل الفعال، و رئاسة هذا الإنسان هي للرئاسة الأولى و سائر الرئاسات الإنسانية متأخرة عن هذه و كائنة عنها و تلك هي بيئته» ابونصر فارابی، السياسة المدنية، صص ۲۰۳ و ۲۰۴.

می‌نویسد: «كَأَنَّهُمْ مَلِكٌ وَاحِدٌ يَبْقَى الزَّمَانُ كُلَّهُ»؛ «آنها مانند پادشاه واحدی هستند که در تمام زمانها باقی است». و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه می‌فرماید: «اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَكَ بِحُجَّتِهِ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لَيْثًا تَبْطُلُ حُجَّتُكَ اللَّهُ وَبَيِّنَاتُهُ ... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ»؛ «آری، پروردگار! زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نیست، که برای خدا با برهان روشن قیام کند، یا آشکار و شناخته شده، یا پنهان و پنهان، تا حجت خدا باطل نشود، و نشانه‌هایش از میان نرود... آنان جانشینان خدا در زمین و دعوت‌کنندگان مردم به دین خداوند».

و نیز فارابی می‌نویسد: «آن پادشاهان، همچون نفس واحد در زنجیره استمرار و تعقیب‌کنندگان یک خط مشی می‌باشند، به گونه‌ای که هیچ یک را دگر دیگری نیست و اگر بعدی در تفسیر روّیه و سخن قبلی دگرگونی ایجاد کند، چنان است که اگر خود قبلی نیز در زمان بعدی می‌زیست، همان‌گونه عمل می‌کرد که او عمل می‌کند. مانند این که یکی صلح می‌کند و یکی جنگ و دیگری درس می‌گوید و شاگرد تربیت می‌کند. او همچنین می‌نویسد: پادشاه، همیشه پادشاه است. چه مشهور به هنر زمامداری باشد، چه نباشد؛ چه ابزار به‌کارگیری قدرت بیابد، چه نیابد؛ چه گروهی فرمانروایی او را بپذیرند و چه نپذیرند؛ چه مورد اطاعت واقع شود، چه نشود؛ چه بر گروهی تسلط داشته باشد، چه نداشته باشد؛ چه مورد احترام واقع شود، چه نشود».

فارابی در السیاسة المدینة می‌نویسد:

«اگر زمانی پیش آید که گروهی از چنین فرمانروایانی در یک شهر یا یک امت (کشور) و یا میان امت‌ها (کشورها) گرد هم آیند، آن گروه همانند یک پادشاه است. زیرا تصمیمهای آنها، هدفهای آنها، خواسته‌های آنها و روشهای آنها یکسان و هماهنگ است. و اگر چنین پادشاهانی در طول زمانها یکی پس از دیگری پشت سرهم آیند، جانهای آنها همانند یک جان است، و دومی، همان شیوه نخست را خواهد داشت، و آیین و سنن آینده، همانند گذشته است، همان‌گونه که رواست یکی از آنان سنت و شریعتی که در زمانی نهاده است، همان را در زمان دیگر، دگرگون سازد. بدین روی که دگرگون شدن آن در آن زمان شایسته‌تر است، همچنین جانشین او نیز می‌تواند

۱. «الملك هو ملك سواء اشتهر بها أو لم يشتهر بها، وجد آلات يستعملها أم لا، وجد قوماً يقبلون منه أم لا، أطيع أم لم يطع، تسلط على قوم أم لم يتسلط، أكرم أم لم يُكرم» فرناز ناظرزاده کرمانی، اصول و مبادی فلسفه سیاسی، ۲۷۱.

روش گذشته را دگرگون سازد، زیرا اگر همان پادشاه گذشته، در زمان پادشاه آینده می‌بود، خود او روشی را که در گذشته نهاده بود دگرگون می‌کرد!<sup>۱</sup> البته منظور فارابی از این بیان این است که تمام انبیا و اوصیا در اصول کلی، یک خط مشی دارند که تغییر ناپذیر است. اما در بعضی از فروعات طبق مقتضای زمان و مکان تغییر پذیر است که در این موارد، تفاوتی بین انبیا، اوصیا و جانشینان مخصوص پیامبر نیست.

### فرمانروایان درجه سوم یا پادشاهان شریعت

فارابی در غیبت پادشاهان اول و دوم، پادشاهان سوم را به عنوان «مَلِکِ السُّنَّةِ» یعنی پادشاهان شریعت مطرح می‌کند و کار آنها را حکومت براساس شرایع مکتوب که از پادشاهان اول و دوم باقی مانده است می‌داند و برای آنان شش شرط یا صفت بیان می‌کند:

۱. از شرایع و روشهایی که رئیس اول و جانشینان او وضع کرده و به صورت مکتوب حفظ و ضبط شده است، آگاه باشند.
۲. دارای نیروی استنباط و اجتهاد و اتخاذ آرائی جدید از شرایع مکتوب رؤسای گذشته باشند.
۳. به منظور پاسخ‌گویی اجتهادی به پرسشها و نیازهای اهل کشور یا مدینه، دارای فضیلت رأی و تعقل درباره حوادثی که روی می‌دهد، داشته باشند.
۴. دارای فضیلت تشخیص مقتضیات زمان و مکان باشند.
۵. دارای شایستگی و توانایی نفوذ بر قلوب اهل مدینه و اقناع از طریق نیروی متخیله آنان باشند.
۶. دارای قدرت بر جهاد باشند.

این دسته از فرمانروایان، حق انشای قوانین جدید، از پیش خود ندارند، بلکه وظیفه آنها در حد تفسیر و استنباط مسائل جدید، از شرایع و قوانین نگاشته شده و برجای مانده از فرمانروایان اول و جانشینان اوست، تا مسائل جدید را برای پیشبرد

۱. «فإذا اتفق أن كان من هؤلاء الملوك في وقت واحد جماعة إما في مدينة واحدة أو في أمم كثيرة فإن جماعتهم جميعاً تكون كملك واحد، لاتفاق مهمهم وأغراضهم وإرادتهم وسيرتهم، وإذا توالوا في الأزمان واحداً بعد آخر، فإن نفوسهم تكون كنفوس واحدة ويكون الثاني على سيرة الأول والغابر على سيرة الماضي، و كما أنه يجوز للواحد منهم أن يعبر شريعة قد شرعها هو في وقت إذا رأى الأصلح تغييرها في وقت آخر، كذلك الغابر الذي يخلف الماضي له أن يعبر ما قد شرعه الماضي نفسه لو كان مشاهداً للحال يغير.» ابونصر فارابی، السياسة المدنية، ص ۲۰۴.

حکومت استنباط کنند.<sup>۱</sup>

به این صورت او برای نخستین بار حکومت فقهای حکیم را به عنوان راه حل عملی جانشینی فرمانروایان گروه اول و دوم مطرح می‌کند و خطی پیوسته از پیامبر اسلام ﷺ و امامان معصوم و فقهای حکیم ترسیم می‌کند. او با دفاع از حکومت «نبی منذر و حکیم» و جانشینان بر حق او و فقهای فاضل و حکیم در برابر خلفای غاصب عباسی، به عنوان راه حلی عملی برای رسیدن انسانها به سعادت و رستگاری، این نظریه را در درون فلسفه خویش پایه‌گذاری می‌کند.<sup>۲</sup> این نظریه، هزار سال بعد، توسط حضرت امام خمینی؛ جامه عمل پوشید. سخن فارابی در این باره چنین است:

«و هرگاه چنین فرمانروایان با فضیلتی در میان مردم نباشند، شهر و کشور با شرایع و آیینی که فرمانروایان گذشته نهاده‌اند و آن شرایع به صورت نگارش حفظ شده است، اداره می‌شود و سر و سامان می‌یابد. و فرمانروایی که کشور را با شرایع و قوانین نگاشته‌شده و گرفته‌شده از پیشوایان گذشته اداره می‌کند و ملت را بدین گونه سر و سامان می‌دهد، "پادشاه شریعت" نامیده می‌شود».<sup>۳</sup>

نظریه فارابی از دو آیه قرآن نیز استنباط می‌شود: ﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾<sup>۴</sup>؛ «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید!».

یعنی خدا نیز شما را یاری نمی‌کند. چنان‌که در اصول، ثابت شده است که صیغه نهی دال بر حرمت است، پس تکیه بر ستمگر حرام است بویژه که در پی تکیه کردن بر ظالم، وعده آتش جهنم نیز داده شده و این قرینه بر تشدید حرمت است. و اطاعت از یک حکومت و پذیرش سرپرستی آن از مصادیق بارز تکیه کردن است. حال چه نوع حکومتی ظالم و ستمگر است؟ قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۵</sup>؛ «و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است». کسی جز

۱. فرناز ناظرزاده کرمانی، همان، صص ۲۷۴-۲۸۳.

۲. همان، صص ۵۲-۵۴.

۳. «و متی لم یبق إنسان بهذه الحال، أخذت الشرایع التي دبرها أو رسمها أولئك فكتبت و حفظت و دبرت بها المدينة، فيكون الرئيس الذي يدبر المدينة بالشرایع المكتوبة المأخوذة عن الأئمة الماضين ملك السنة» ابونصر فارابی، همان، ص ۲۰۵.

۴. هود/۱۱۳.

۵. مائده/۴۵.

پیامبر و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و فقهای مجتهد ما انزل الله را نمی‌داند. آنگاه براساس «ما انزل الله» نیز حکم نمی‌کند، پس اطاعت از حکومت غیر ولی فقیه، حرام و اطاعت از ولی فقیه، واجب است.

### ویژگیهای اهل مدینه فاضله یا آرمان شهر

به جامعه‌ای که از سه حکومت مذکور پیروی می‌کنند، جامعه فاضل و به جایگاه آنان مدینه فاضله گفته می‌شود. ارکان آرمان شهر عبارتست از:

الف) ریاست پیشوای فاضل؛

ب) اندیشه‌ها و آرای ساکنان آرمان شهر.

اساس عقاید اهل آرمان شهر بدین قرار است:

۱. اجتماع شهری و کشوری برین شهر و برین امت، ابزار رسیدن به سعادت و یگانه راه ممکن برای رسیدن به سعادت و کمال انسانی است.

۲. فرمانروایان و مردم همگی خواهان سعادت خود و دیگران هستند، و در این عرصه با همدیگر، همیاری و همکاری دارند. آنان براساس آیه شریفه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ حرکت می‌کنند.

۳. از فرمانروایان فاضل پیروی می‌کنند و از آموزشهای آنان بهره می‌برند تا سعادت حقیقی را بشناسند و در راه رسیدن به آن گام بردارند.

این جماعت اگر در شهری گردآیند، نام آن "برین شهر" یا "آرمان شهر" است و اگر امت و کشور تشکیل دهند نام آن امت فاضله است. و اگر امتهای متعدد و کشورهای متعدد تشکیل دهند که براساس آموزشهای فرمانروای نخست، همیاری و همکاری داشته باشند، امتهای فاضله نامیده می‌شوند. و چنانچه در جایگاههای گوناگون، پراکنده باشند و تحت حکومتهای غیر فاضل زندگی کنند، آنان در آن جایگاه غریب خواهند بود.<sup>۱</sup>

### گروههای غیرفاضل در آرمان شهر

در مدینه فاضله‌ای که فارابی ترسیم می‌کند، گروههای غیرفاضل نیز زندگی می‌کنند که فارابی از آنها با عنوان «نوابت» - آفات زراعت یا خارهای کشتزار است -

۱. آل عمران/۱۱۰.

ابونصر فارابی، السیاسة المدنیة، ص ۲۰۴.

یاد می‌کند. مهمترین آنها پنج دسته است:

۱. متفحصین (شکارچیان): جماعتی که رفتار فاضله دارند، ولی هدفشان رسیدن به سعادت نیست.
۲. محرفه (دگرگون‌سازان): جماعتی که بر یکی از اهداف مدن جاهله تمایل دارند و از این‌رو قوانین مدینه را مطابق هوای نفس تفسیر می‌کنند تا به مطلوب خود برسند.
۳. مارقه (بیرون‌رفتگان): جماعتی که استعداد تصور و درک صحیح قوانین را ندارند. از این‌رو قوانین را بر خلاف مقصود فرمانروای نخست می‌فهمند، و ناخواسته از قوانین بیرون می‌روند و قصد تحریف نیز ندارند، یعنی استنباط انحرافی بدون عناد می‌کنند.
۴. ناراضیان: جماعتی که اگر فرصتی پیش آید، مردم را از اطاعت حکومت فاضله خارج می‌کنند.
۵. جاهلان قاصر: جماعتی که نیروی تصور کامل حقیقت قوانین را ندارند، ولی به جهل خود نیز اعتراف نمی‌کنند. در حالی که به سرگردانی به سر می‌برند، اما سخنان به ظاهر منطقی می‌گویند. فارابی این گروه را به عنوان "انگلهای آرمان‌شهر" می‌داند که فرمانروا باید برای آنها چاره‌ای بیندیشد؛ اگر ارشاد پذیرند، ارشاد کند و اگر قابل ارشاد نیستند، تعزیر یا نفی بلد کند.<sup>۱</sup>

### فهرست منابع و مآخذ

۱. جوادى آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، چاپ دوم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۷۹.
۲. داوری اردکانی، رضا، فارابی، انتشارات طرح‌نو، تهران، ۱۳۷۴.
۳. طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ترجمه احمد امیری شادمهری، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۴.
۴. فارابی، ابونصر، السياسة المدنية، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، سروش، تهران، ۱۳۷۶.
۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، جلد ۷۸، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م.
۶. ناظرزاده کرمانی، فرناز، اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی، دانشگاه الزهراء ۳، تهران، ۱۳۷۶.

۱. ابونصر فارابی، همان، صص ۳۱۱-۳۱۳.